

سوز فراق

دل ز هجران تو از خون خضاب است خضاب
جگر از سوز فراق تو کباب است کباب
تا جدا گشته ام ای یار ز کاشانه خود
بی وصال تو مرا، خانه خراب است خراب
رگ رگ دل به فغان آمده از درد فراق
رشته های بدنم تار رباب است رباب
روز شب می رود و عمر به سر می آید
مژده وصل بده کار صواب است صواب
تار و پود بدنم وصل ترا میخواد
زندگی بی تو مرا عین عذاب است عذاب
تا به کی از غم هجران تو باشم گریان
رحم کن بهر خدا دیده پر آب است پر آب
سرشب تا به سحر غصه هجران ترا
دُرج سینه بنگارم که کتاب است کتاب
یاد آنوقت که در سایه مهرت بودم
عطر زلفان تو بهتر ز گلاب است گلاب
حیدری را بطلب پیش خود ای سرو روان
ورنه در روز جزا از تو حساب است حساب

ا.حیدری، ۱۵ دسامبر ۲۰۰۶، سدنی

نالء شبگیر

زیستن در حرم پاک تو، تقدیر نبود
ورنه عزم سفر، از کوی تو، تدبیر نبود
خاکت ای میهن من، مدفن آبا ی منست
هرگزم درد فراق تو، به تصویر نبود
از زمانیکه ترا کرده رها و رفتم
هرچه دیدم به جز از، حلقهء زنجیر نبود
ای که مینوی همه عالم هستی، هستی
کاش هجران تو یک لحظه، به تفکیر نبود
دل من گوهر پاک است که از دوری تو
شب و روزش همه، بی نالء تکبیر نبود

سالها شد سپری، بهر مداوای دلم
هیچ چاره مگرم، نالء شبگیر نبود

چه کند حیدری، از سوز فراقت میهن
که در این سوختنش، ذرهء تقصیر نبود

۶ جنوری ۲۰۰۶، سدنی